

احتجاج ایمانوئل کانت و مکس بلک

له نظریه اصالت وجود ملاصدرا

میرسعید موسوی کریمی

استادیار دانشگاه مفید

چکیده

رابطه بین وجود و ماهیت بر مبنای نظریه اصالت وجود، و پاسخ برخی اشکالات به آن، پرداخته خواهد شد.

بسیاری از فلاسفه، کانت را بنیانگذار دیدگاهی دانسته‌اند که بر مبنای آن، «وجود»، محمول واقعی نیست. «مکس بلک» نیز از زمره فلاسفه مشهور تحلیلی است که بیشترشان بر این باورند که «وجود» صرفاً می‌تواند سور قضایای جزئی (وجودی) باشد، و لذا نقشی بعنوان محمول گزارها ندارد. در نتیجه، وجود، قابل حمل به اشیاء و افراد نیست. عبارت دیگر، وجود اصولاً نمیتواند بعنوان یکی از ویژگیهای اشخاص و اشیاء در نظر گرفته شود. اما این مقاله، در پی آنستکه در دو بخش اول و دوم خود نشان دهد که دو آزمایش فکری که این دو فیلسوف طراحی کرده‌اند، یکی درباره تمایز بین سزار واقعی و سزار ممکن (تمثیل کانت)، و دیگری فرض دو کوره دقیقاً یکسان و در عین حال متمایز (تمثیل مکس بلک)، میتواند بعنوان دو برهان در راستای نظریه اصالت وجود صورتبندی شوند. این دو آزمایش فکری همچنین موید این دیدگاه ملاصدرا است که نظریه اصالت وجود بطور بدیهی صادق است، بگونه‌یی که این نظریه، هر چند بشکلی خام و ناخود آگاه، مرتکز ذهنی و پیش فرض هستی‌شناسانه فلاسفه‌یی است که دیدگاههای فلسفی آنها در ظاهر، سازگاری چندانی با این نظریه ندارد. در بخش پایانی مقاله نیز باختصار به

کلیدواژگان:

کانت	مکس بلک	ملاصدرا
اصالت وجود		اصالت ماهیت
وجود ممکن		وجود واقعی
اینهمانی		معیار تشخیص

مقدمه

ارسطو دانش متافیزیکی را شناخت وجود بماهو وجود تعریف کرد.^۱ اما «وجود»، در فلسفه غرب هیچگاه موضوع مرکزی و اصلی بحثهای فلسفی نشد. بویژه پس از ظهور دیدگاهی که جونتان بنت^۲ آنرا «دیدگاه کانت-فرگه درباره وجود» میخواند، و پیدایش مکاتبی چون پوزیتیویسم، بسیاری از فلاسفه تحلیلی به این باور رسیدند که «وجود» در واقع تنها

* mmkarimi@sharif.edu

1. Aristotle, *Book IV.1 (Metaphysics)*, Translated by W. D. Ross, 1003a21-22. Available at: <http://classics.mit.edu/Aristotle/metaphysics.html>.

2. Bennett, Jonathan, *Kant's Dialectic*, Cambridge: Cambridge University Press, 1974, p. 228.

پوزیتیویستی در میان فلاسفه تحلیلی گذشته است. بعلاوه، تعداد روزافزونی از فلاسفه با آنچه آنرا «دیدگاه کانت-فرگه درباره وجود» خواندیم، و در دوران معاصر پیروانی چون راسل^۶ و کواین^۷ داشته است، مخالفت میورزند. بعنوان مثال، دیوید کاپلان^۸ تاکید

3. Carnap, R., "The Overcoming of Metaphysics through Logical Analysis of Language," in: *Heidegger and Modern Philosophy*, ed. Michael Murray, New Haven and London: Yale University Press, 1978 p. 28.

4. Wipfel, John, "Essence and Existence," in: *The Cambridge History of Later Medieval Philosophy*, eds. Norman Kretzmann, Anthony Kenny, and Jan Pinborg, New York: Cambridge University Press, 1982, P. 395.

5. Carlo, William E., *The Ultimate Reducibility of Essence to Existence in Existential Metaphysics*. Netherlands: Martinus Nijhoff.

۶. البته «کارلو» در هیچ جای کتابش به ملاصدرا و آثار وی اشاره نمی‌کند. تا جایی که نگارنده مطلع است، نخستین ترجمه جدی از آثار ملاصدرا، که بزبان غیر انگلیسی است، در سال ۱۹۱۳ و بشرح زیر انجام شده است:

Horten, Max, *Das Philosophische System von Schirazi*, Strassburg: Trübner, 1913.

باتوجه به اینکه کارلو کتابش را در سال ۱۹۶۶ تدوین کرده است و تا آن تاریخ هنوز اثر قابل توجهی از ملاصدرا و یا درباره فلسفه وی بزبان انگلیسی نوشته نشده بود، دلیلی در دست نیست که نشان دهد «کارلو» از آراء ملاصدرا الهام گرفته است.

7. Russell, B., "The Philosophy of Logical Atomism", in: *Logic and Knowledge*, ed. R. C. Marsh, New York: Capricorn Books, 1971.

8. Quine, W. V. O., "Existence and Quantification," in: *Ontological Relativity and Other Essays*, New York: Columbia University Press, 1969.

9. Kaplan, D., "After Thoughts" in: *Themes from Kaplan*, ed. J. Almog, J. Perry, H. Wettstein, pp. 565-614. (Oxford: Oxford University Press, 1989, p. 611.)

می‌تواند سور قضایای جزئی (وجودی) باشد، و لذا «وجود داشتن» نمیتواند محمول واقعی تلقی شود. این دیدگاه منجر به این باور شد که گزاره‌هایی که در آنها «وجود» نقش محمولی دارد، گزاره‌های واقعی نیستند، بلکه شبه-گزاره‌اند. بعنوان مثال، رودلف کارنپ^۳ نوشت:

بسیاری از علمای متافیزیک، از زمان باستان تاکنون خودشان را با شبه-جملاتی فریب داده‌اند که ناشی از کاربرد لفظی، و در نتیجه آن، شکل محمولی لغت «هستن» بوده است، بعنوان مثال «من هستم»، «خدا هست».

بر مبنای این دیدگاه، مسئله وجود نه مسئله واقعی فلسفی، بلکه شبه-مسئله‌یی است که ارزش بحث کردن را ندارد. البته در غرب، فلاسفه‌یی نیز بوده‌اند که نه تنها به موضوع «وجود» بعنوان مسئله‌یی مهم پرداخته‌اند، بلکه از دیدگاه‌های فلسفی آنها میتوان حتی دلایلی را بنفع نظریه اصالت وجود استنتاج نمود. شاخصترین این فلاسفه شاید توماس آکویناس باشد. بعنوان مثال، زمانی که وی بیان میکند «وجود، تحقق همه تحققها و کمال همه کمالات است»^۴ بسهولت میتوان رایحه نظریه اصالت وجود ملاصدرا را از این جملات استشمام کرد. در واقع، بر مبنای همین اعتقاد، در سال ۱۹۶۶، ویلیام کارلو، فیلسوف آمریکایی، کتابی نوشت موسوم بتقلیل نهایی ماهیت بوجود در مابعد الطبیعه وجودی،^۵ و در آن استدلال نمود که دیدگاه‌های توماس آکویناس در نهایت منجر بتقلیل نهایی ماهیت بوجود، و لحاظ ماهیت، همچون مرتبه حدی و عدمی وجود میشود. این دیدگاه در واقع همان نظریه اصالت وجود ملاصدراست.^۶ البته مدت مدیدی از طرد دیدگاه‌های

نمی‌تواند بعنوان یکی از ویژگیهای اشخاص و اشیاء در نظر گرفته شود. انتخاب این دو فیلسوف با چنین

10. Salmon, Nathan U., "Existence", *Philosophical Perspectives*, Vol. 1, Metaphysics, 1987, p. 62.

11. McGinn, Colin, *Logical Properties: Identity, Existence, Predication, Necessity, Truth*, Oxford: Clarendon Press, 2000, p. 21.

۱۲. بعنوان نمونه میتوان به آثار زیر که بزبان انگلیسی دربارهٔ ملاصدرا نوشته شده است، اشاره کرد:

Kamal, Muhammad, *Mulla Sadra's Transcendent Philosophy*.

UK: Ashgate, 2006.

Nasr, S. H., "Mulla Sadra: His Teachings", in *History of Islamic Philosophy*, S.H. Nasr and O. Leaman, London, Routledge, 1996, pp. 643-52.

Nasr, S. H., *Sadr al-Din Shirazi and His Transcendent Theosophy: Background, Life and Works*, Tehran: Imperial Academy of Philosophy, 1997.

Rahman, F., *The Philosophy of Mulla Sadra (Sadr al-Din al-Shirazi)*.

Albany, NY: State University of New York Press, 1975.

Rizvi, Sajjad, *Mulla Sadra Shirazi: His Life, Works and Sources for Safavid Philosophy*, Oxford: Oxford University Press, 2007.

Ziai, H., "Mulla Sadra: His Life and Works," in *History of Islamic Philosophy*, pp. 635-42.

13. Max Black

14. Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, translated by N. Kemp Smith. UK: Palgrave Macmillan, 2003/1929, A598/B626.

۱۵. فهرستی مفصل، و در عین حال ناقص، از این فلاسفه در این مقاله آمده است:

Everitt, Nicholas, "Kant's Discussion of the Ontological Argument", *Kant-Studien*, 86:4, 1995, 385-405.

←

میکند که «ادعای [راسل] مبنی بر اینکه حمل وجود بر [مصدق یک] اسم منطقی بیمعناست، آشکارا اشتباه است.» ناتان سمون^{۱۰} بر این باور است که فلاسفه‌یی چون کانت، فرگه و راسل که وجود را از جمله ویژگیهای اشیاء و هویات نمیدانند کاملاً برخلاف هستند. همچنین، کالین مک‌گین^{۱۱} استدلال می‌ورزد که «تقریباً هیچ چیز آن [یعنی، دیدگاه فرگه- راسل] درباره وجود [صادق نیست: نظریهٔ راسل و صورت بندی مرسوم فرگه‌یی آن غرق در مشکلات است.» علاوه بر اینها، از طریق کتب و مقالات نوشته شده و ترجمه شده، و همچنین سمینارهای برگزار شده، میتوان دید که امروزه آشنایی فلاسفهٔ غرب با آثار و افکار ملاصدرا، و بویژه نظریهٔ اصالت وجود او، قابل قیاس با گذشته نیست.^{۱۲}

در این مقاله، نگارنده در پی آنستکه نشان دهد برخی از فلاسفه‌یی که بنظر میرسد اندیشه شان در ظاهر هیچ قرباتی با نظریهٔ اصالت وجود نداشته است، این نظریه را یا ارتکازاً پذیرفته‌اند، یا اینکه این نظریه از سایر آراء فلسفی آنها قابل استنتاج است. از بین این فلاسفه، امانوئل کانت را بعنوان فیلسوفی متعلق بدوران مدرنیته و مکس بلک^{۱۳} را بعنوان فیلسوفی متعلق بدوران معاصر برگزیده‌ایم. این ادعای کانت^{۱۴} که «وجود» محمول واقعی نیست، الهامبخش بسیاری از فلاسفهٔ بعد کانت شد تا مدعی شوند گزاره‌هایی که در آنها «وجود» بعنوان محمول بکار رفته است، گزاره‌های واقعی (یا منطقاً درست- ساخت) نیستند.^{۱۵} مکس بلک نیز از زمره فلاسفهٔ تحلیلی است که دیدگاه غالب آنها اینستکه «وجود» در واقع سور قضیه است، و لذا نقشی بعنوان محمول گزاره‌ها ندارد. در نتیجه، «وجود»، قابل حمل بر اشیاء و افراد نیست. عبارت دیگر، وجود اصولاً

راستای نظریه اصالت وجود صورت بندی میشود. در بخش دوم، همین شیوه در باره آزمایش فکری مکس بلک پی گرفته میشود. در بخش پایانی نیز به رابطه بین وجود و ماهیت بر مبنای نظریه اصالت وجود باختصار پرداخته خواهد شد، و به برخی اشکالات مطرح در این زمینه پاسخ داده می شود.

خوانش برهان کانت برای اثبات نظریه اصالت وجود

کانت^{۱۷} (تاکیدها از نگارنده این مقاله است) برای نشان دادن تفاوت بین محمول «وجود» با سایر محمولها مثال زیر را شاهد میاورد:

هر موضوعی را که علاقمندی در نظر بگیر،
بعنوان مثال ژولیوس سزار را. در آن، تمام
محمولهای قابل تصور را لحاظ کن (حتی زمان
و مکان را نیز استثناء نکن). پس از آن ملاحظه

البته نگارنده در مقاله‌یی که در دست انتشار دارد نشان داده است که چنین نتیجه گیری از گفته کانت گمراه کننده است. کانت در واقع قصد داشته بر این نکته تأکید کند که «وجود» محمولی چون محمولهای ماهوی نیست، و بایستی بعنوان محمولی خاص در نظر گرفته شود. این تعبیر با نظریه اصالت وجود نیز سازگاری تام دارد.

۱۶. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، باشراف استاد سید محمد خامنه‌ای، بتصحیح دکتر غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ص ۴-۶۳.

17. Kant, Immanuel, *Der einzig mögliche Beweisgrund zu einer Demonstration des Daseins Gottes* [Beweisgrund], 1763 in: Kant, *Werke*, ed. Ernst Cassirer (Berlin: Bruno Cassirer, 1922), vol. 2: 67-172, p. 76.

(Translation by Forgie, J. William "Gassendi and Kant on Existence," *Journal of the History of Philosophy*, 45.4, 2007, 511-523.)

دیدگاههایی درباره وجود، و در عین حال نشان دادن این نکته که آزمایشهای فکری و براهینی که آنها در باره وجود یا سایر مسائل فلسفی ذکر کرده‌اند، در واقع تقویت کننده و مبتنی بر نظریه اصالت وجود است، تاییدی است بر این دیدگاه ملاصدرا که نظریه اصالت وجود بطور بدیهی صادق است، بگونه‌یی که پس از تصور صحیح موضوع، تصدیق به آن نیز حاصل میشود.^{۱۶}

مقاله فرض را بر این گذاشته است که خواننده فارسی زبان آشنا با نظریه ملاصدرا با مفاهیم وجود و ماهیت نیز بمقدار کافی آشناست؛ لذا از توضیح مجدد این مفاهیم خودداری کرده است. بعلاوه، نگارنده فرض را بر این میگذارد که نیازی بتوضیح مفصل نظریه اصالت وجود ملاصدرا نیست، هرچند در لابلاي مقاله مقصود از این نظریه بدفعات تکرار شده است. نظریه اصالت وجود، باختصار تمام، اینست که با توجه بتمایز مفهومی وجود و ماهیت، و عدم تمایز واقعی آنها در خارج، در پاسخ این سؤال که «خارج، اولاً و بالذات مصداق کدامیک از دو مفهوم وجود و ماهیت است؟» طرفداران اصالت ماهیت، موجودات خارجی را عین ماهیت آنها میدانند، در حالی که بنا بر نظریه اصالت وجود، واقعیت، مصداق انحصاری وجود است، بگونه‌یی که موجودات چیزی نیستند جز وجود؛ و ماهیات، بعنوان اموری عدمی، از حد وجود انتزاع میشوند. علاوه بر اینها، فرض مقاله اینست که یا وجود اصیل است یا ماهیت، و دیدگاههایی که نه وجود و نه ماهیت، یا هم وجود و هم ماهیت، را اصیل میدانند، بعنوان دیدگاههایی نادرست کنار گذاشته شده‌اند، بدون آنکه دلایل نادرستی آنها در این مقاله بررسی شود.

مقاله حاضر از سه بخش تشکیل شده است. در بخش اول، آزمایش فکری که امانوئل کانت مطرح کرده است، توضیح داده میشود، و سپس بر مبنای آن، برهانی در

■ بسیاری از فلاسفه تحلیلی به این باور رسیدند که «وجود» در واقع تنها میتواند سورقضایای جزئی (وجودی) باشد، و لذا «وجود داشتن» نمیتواند محمول واقعی تلقی شود. این دیدگاه منجر به این باورش شد که گزارههایی که در آنها «وجود» نقش محمولی دارد، گزارههای واقعی نیستند، بلکه شبه - گزاره‌اند.

تأثیر داشته باشد (دیدن آن در خواب ممکن است کسی را خوشحال کند!)، اما این تأثیرات بگونه‌یی نیستند که تالر واقعی، بعنوان علت امری واقعی، میتواند داشته باشد. بنابراین گزاره الف، به این معناستکه:

الف. سز و سز^{*} یکی نیستند (سز \neq سز^{*})، چراکه سز، واقعی است، در حالی که سز^{*}، واقعی نیست. از طرف دیگر، کانت تأکید میکند که تمام ویژگیهای هر دو سزار یکی هستند. بنابراین:

ب. وی - سز با وی - سز^{*} یکی است. (وی - سز = وی - سز^{*})

باید توجه داشت که کانت ادعا نمیکند که وی - سز در حالی که متعلق بسزار واقعی است، با وی - سز^{*} در حالی که متعلق بسزار خیالی است، یکی

۱۸. آنچه سایر فلاسفه، همچون فرگه، ویژگی (Property) مینامند، کانت معمولاً محمول (Predicate) مینامد. بنابراین در این مقاله این دو اصطلاح بجای یک دیگر استفاده خواهند شد. شایان ذکر است که مقصود کانت از «ویژگیهای» یک شیء، همه خصوصیات است که یک شیء میتواند داشته باشد، اعم از خصوصیات ذاتی، عرضی، ربطی و...، به استثناء وجود. در ادامه مقاله روشن میشود که این ویژگیها در واقع همان چیزی هستند که در اصطلاح فلاسفه مسلمان از آنها بنام «خواص ماهوی» یاد شده است.

19. Kant, Critique of Pure Reason, A599/B627.

خواهی کرد، [علیرغم] لحاظ همه چنین [محمولهای] تعیین کننده‌یی، این موضوع ممکن است وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. موجودی که بعالم و باین قهرمان وجود عطا کرده است، قادر بود تمام این محمولها - بدون از قلم انداختن حتی یکی از آنها - را لحاظ کند، و در عین حال میتواند آنرا بعنوان موجودی صرفاً ممکن در نظر بگیرد... که وجود ندارد... بنابراین، چنین نیست که اگر [میلیونها از اشیاء] وجود مییافتند، آنها [بدلیل کسب وجود] واجد یک محمول اضافه میشدند؛ چرا که در مرتبه امکان یک شیء، با فرض کامل بودن همه محمولهای قابل حمل بر آن، هیچ محمولی امکان لحاظ نشدن نداشته است.

آنچه کانت میگوید، اینست: در عالم، سزاری وجود دارد که واقعی است؛ یعنی سزاری که وجودش واقعی است. اجازه دهید این سزار را با «سز»، و تمام ویژگیهایش^{۱۸} را با «وی - سز» نمایش دهیم. همچنین، سزار دیگری نیز هست که سزار غیر واقعی یا سزار ممکن است. اجازه دهید این سزار ممکن را با «سز^{*}» و تمام ویژگیهای او را با «وی - سز^{*}» نشان دهیم. ادعای نخست کانت اینست که:

الف. سز و سز^{*} یکی نیستند (سز \neq سز^{*})
بنظر میرسد که صدق گزاره الف امری بدیهی است. سزار واقعی نمیتواند با سزار غیر واقعی یا سزار ممکن یکی باشد، بهمان دلیل که ۱۰۰ تالر (دلار) واقعی متفاوت از ۱۰۰ تالر (دلار) خیالی است: «وضعیت مالی من، اما، تأثیری که از ۱۰۰ تالر واقعی میپذیرد بسیار متفاوت از تأثیری است که از مفهوم آن [یعنی، ۱۰۰ تالر خیالی] میپذیرد.»^{۱۹} تالر خیالی، البته، ممکن است

■ ماینونگ

بر این باور بود که یک هویت،
مستقل از اینکه وجود داشته باشد یا
خیر، میتواند ویژگیهایی داشته باشد.
بنابراین، کوهی از طلا، علیرغم
اینکه وجود ندارد، هم کوه
است و هم طلا، یا یک
دایره مربع، هم دایره است و هم مربع.

واسطه و بمعنای دقیق کلمه، وصف کوه
طلاست، و این وصف، بدرستی و بمعنای دقیق
کلمه، دربردارنده ویژگی طلا بودن است... مربع
گرد، نه گرد است نه مربع؛ چنان چیزی وجود
ندارد. از طرف دیگر، وصف مربع گرد وجود
دارد. بعلاوه، آن [وصف] شامل هر دو ویژگی
گرد بودن و مربع بودن است.
دلیل چنین ادعایی، آنگونه که ناتان سمون^{۲۳}
استدلال میکند، اینست:

شرط متافیزیکی داشتن ویژگیها از شرط هستی
شناسانه وجود داشتن، مستقل و جداست...
ویژگیهایی وجود دارند که میتوانند بر افراد
ممکن^{۲۴} حمل شوند بدون اینکه وجود چنان
افرادی از پیش، فرض شوند... افراد میتوانند
باشند^{۲۵} در حالی که واقعاً وجود ندارند^{۲۶}، و
[در عین حال] بواقع واجد ویژگیهای خاصی
باشند... یک شیء غیر ممکن نمیتواند
وجود داشته باشد، اما ویژگیهایی را که دارد،
میتواند داشته باشد، و دارد.

هستند. بعبارت دیگر، وی- سز و وی- سز* یکی
هستند مشروط بر اینکه بما هو خودشان در نظر گرفته
شوند، و نه بما هو متعلق به موجودی واقعی یا خیالی.
با توجه به این مطلب، دو سؤال در اینجا مطرح
میشود:

۱- آیا موجودی ممکن (غیر واقعی) اصولاً میتواند
واجد و مالک هیچ ویژگی بی باشد؟
۲- آیا ویژگیهای یک موجود ممکن میتواند، با
ویژگیهای یک موجود واقعی یکی باشد؟

برخی از فلاسفه به پرسش نخستین پاسخ مثبت
داده‌اند. بعنوان مثال، ماینونگ^{۲۰} بر این باور بود که
یک هویت، مستقل از اینکه وجود داشته باشد یا خیر،
میتواند ویژگیهایی داشته باشد. بنابراین، کوهی از طلا،
علیرغم اینکه وجود ندارد، هم کوه است و هم طلا، یا
یک دایره مربع، هم دایره است و هم مربع. همچنین
الوین پلنتینگا^{۲۱} معتقد است نه تنها در عالم، ذوات
منفرد تحقق نیافته هستند، بلکه میتوان یک ذات
منفرد داشت بدون آنکه این ذات، ذات یک شیء
موجود باشد. همینطور، گراسمن^{۲۲} احتجاج میورزد
که یک کوه طلا وجود ندارد، اما اوصاف آن وجود
دارند. بنابراین:

آنچه در برابر یک ذهن وجود دارد، بدون

20. Meinong, Alexius, "On the Theory of Objects," in: Chisholm, Roderick M. (ed.), *Realism and the Background of Phenomenology*, Glencoe, Ill., Free Press, 1960, pp. 76-117.

21. Plantinga, A. *The Nature of Necessity*, Oxford: Clarendon ; Plantinga, A. (2003) *Essays in the Metaphysics of Modality*, Oxford: Oxford University Press, 1974.

22. Grossmann, Reinhardt "Nonexistent Objects versus Definite Descriptions", *Australasian Journal of Philosophy* 4: 64, 1984, p. 375.

23. Salmon, "Existence", p. 97.

24. Possible Individuals

25. ...might have been...

26. ... do not actually exist...

■ ماهیت

یک خانه واقعی دقیقاً

ماهیت یک خانه غیر واقعی میتواند
یکسان باشد. همینطور، کانت تاکید
میکند هیچ تفاوتی بین ماهیت
یکصد دلار واقعی و
ماهیت یکصد دلار ممکن نیست.

که خانه شما در حال حاضر همان است که شما یک سال قبل داشتید»، این گفته را بدین معنا در نظر

۲۷. این ایده مبتنی بر تمایز بین وجود (Existence) و بودن (be) است. ظاهر این سینا نخستین فیلسوفی است که تمایز بین «هستی» (Being) و «موجود» (Existent) را مطرح کرده است. وی بر این باور بود که همه هویات ممکن و واقعی «هستی» دارند، اما «موجود» صرفاً به هویات واقعاً موجود اطلاق میشود. نک:

Morewedge, Parviz, *The Mystical Philosophy of Avicenna*, Binghamton: Global Publications, 2001, pp. 1-2 & 20-21.

از فلاسفه معاصر ماینونگ، ژاکوئه و زالتا چنین اعتقادی دارند. نک:

Jacquette, Dale, *Ontology*, Chesham: Acumen Publishing Limited, 2002.

Zalta, Edward N., *Intensional Logic and the Metaphysics of Intentionality*, Cambridge: MIT Press, 1988.

28. Kenny, Anthony, *Descartes, A Study of his Philosophy*, New York: Random House, 1968, p. 155.

29. Hume, David, *Dialogues Concerning Natural Religion*, Penguin Classics, Part IX, 1854 [1990].

30. Hume, David, *Enquiries Concerning the Human Understanding*, ed. L. A. Selby-Bigge. Oxford: Clarendon Press, 1777 [1978], p. 164.

31. Zemach, E. M., "Existence and Nonexistent", *Erkenntnis*, 2:39, 1993, pp. 145-166.

خوشبختانه ما نیازی نداریم که خودمان را متعهد به تمام مفروضات و ملزومات چنین دیدگاهی کنیم؛ بویژه ایده «شیء غیر موجود» که در عین حال هستی دارد،^{۲۷} بنظر امری غریب و نامعقول میرسد. اما با استناد به مفاهیم وجود و ماهیت در فلسفه اسلامی و با دقت نظر در خصوصیات آنها میتوان دیدگاههای پیشگفته را بنحوی معقول تعبیر و تفسیر کرد، و بدو پرسش مطرح شده پیشین نیز پاسخهایی مناسب و قانع کننده داد. نکته اینجاست که ماهیت بما هو ماهیت نه مستلزم و نه دربردارنده هیچ نوع وجود یا عدمی نیست. بعبارت دیگر، درست است که ماهیت در واقع یا متعلق بموجود ممکن است یا متعلق بموجود حقیقی، اما این نیز درست است که ماهیت، در ذات خودش، مستلزم هیچ نوع وجود یا عدمی نیست. بگفته کنی^{۲۸}، ماهیت بما هو ماهیت بین وجود و عدم خنثی است.

هیوم دیدگاهی بسیار شبیه به این را عرضه کرد زمانی که نوشت: «هر چه را بعنوان موجود تصور کنیم، میتوانیم بعنوان غیر موجود نیز تصور کنیم.»^{۲۹} و بنابراین «ایده» عدم هر شیء باندازه ایده وجود آن شیء واضح و متمایز است.^{۳۰} در واقع به همین دلیل است که میتوان وجود یا عدم را به هر ماهیتی حمل کرد یا از آن سلب نمود، بدون آنکه به تناقض افتاد یا به همانگویی دچار شد. یعنی همان ماهیت یکسان را میتوان برای هویتی در هر دو حال وجود و عدمش فرض کرد. در نتیجه، همان ماهیتی که بوسیله یک موجود واقعی متمثل میشود، بعینه میتواند به موجودی ممکن نسبت داده شود.

بنابراین، هنگامیکه زمچ^{۳۱} بیان میکند که «این [ادعا] که خانه واقعی با خانه [غیر واقعی] طراحی شده یکسان است مشکل سازتر از این [ادعا] نیست

■ کانت بیان میکند که خلق سزار، تغییر ماهیت آن با افزودن چیز دیگری به ماهیت وی نیست، چرا که از قبل، تمام خواص ماهوی را خداوند برای سزار در نظر گرفته است. لذا چنین موجودی نمیتواند تعین ماهوی بیشتری پیدا کند، بلکه خلق سزار به این معنی است که خداوند، وجود و تحقق واقعی چنین ماهیت از پیش تعیین شده‌یی را اراده کند.

میگیریم که مقصود او اینستکه ماهیت یک خانه واقعی دقیقاً با ماهیت یک خانه غیر واقعی میتواند یکسان باشد. همینطور، کانت^{۳۲} تاکید میکند که «محتوای [یعنی ماهیت] هر دو [یعنی، یک شیء واقعی و یک شیء ممکن] باید یکی و یکسان باشد... واقعی در بردارنده چیزی بیش از آنچه ممکن دارد، نیست. یکصد تالر [دلار] واقعی حتی یک سکه بیش از یکصد تالر ممکن ندارد.» یعنی، هیچ تفاوتی بین ماهیت یکصد دلار واقعی و ماهیت یکصد دلار ممکن نیست.

با توجه به این نکات، میتوان گفت مقصود کانت اینستکه ماهیت سزار واقعی با ماهیت سزار ممکن یکی است. بنابراین،

ب. وی - سز با وی - سز * یکی است (وی - سز = وی - سز *)، چرا که هر دو، ماهیت یکسانی را عرضه میکنند.

اینک پرسشی که رخ مینماید اینست: اگر وی - سز مساوی وی - سز * است آنگاه چه چیزی باعث میشود که سز ≠ سز * باشد؟ عبارت دیگر، اگر سزار واقعی و سزار ممکن هر دو دقیقاً ماهیت یکسانی دارند، چرا آن دو یکی نیستند؟ چه چیزی است که یک سزار واقعی و دیگری را ممکن میسازد؟ این همان سوالی است که

فیلسوف معاصر، رابرت آدامز، در مقاله مشهورش «نظریه‌های واقعیت»^{۳۳} پرسیده است:

اجازه دهید خودمان را در موقعیت خدای لاینیتس تصور کنیم. در مقام معرفت نامتناهیش، او دانش کاملی از بینهایت جهان ممکن [بینهایت سزار] دارد، که هرکدام از آنها کاملاً متعین هستند [بنا بر فرض، در کوچکترین جریئات]. یکی از آنها جهان منفردی [سزار واقعی] است که او به آن واقعیت بخشیده است: جهان واقعی [سزار واقعی]. اما، آن جهان [سزار واقعی] به استناد واقعی بودنش چه چیزی دارد که سایر جهانهای ممکن [سزارهای ممکن] ندارند؟ پیش از پاسخ به این پرسش آدامز، اجازه دهید به اشاره متذکر شویم که آنچه از آدامز نقل شد نشان میدهد که نظریه دیوید لوئیس^{۳۵} موسوم به «نظریه

32. Kant, *Critique of Pure Reason*, A599/B628.

۳۳. اوریت در:

(Everitt, Nicholas, "Kant's Discussion of the Ontological Argument", *Kant-Studien*, 1986, 86:4, 385-405, p.396)

با متهم کردن کانت به پیش نهادن «ایده غریب» محتوای مفاهیم و محتوای اشیاء و مقایسه آنها با یکدیگر، در نهایت نتیجه میگیرد که مقصود کانت از «محتوی»، مفهوم است. بنابراین کانت، بنا بر ادعای اوریت، قصد مقایسه دو مفهوم را دارد و نه مفهوم با شیء. این تعبیر، بنظر غریب میرسد، چرا که با نهادن «مفهوم» بجای «محتوی»، عبارت کانت بجمله بی نامعقول بشکل زیر تبدیل میشود: «مفهوم مفهوم و مفهوم شیء باید یکی و همانند باشند.»

34. Adams, R. Merrihew, "Theories of Actuality", *Noûs*3:8, 1974, p. 211.

35. Lewis, David, *On the Plurality of Worlds*, Oxford: Blackwell Publishing, 1986, pp. 93-94.

واقعیت وابسته به محل اشاره»^{۳۶} در اینجا نمیتواند کارا باشد. بر مبنای این نظریه، واقعیت «الف» وابسته به قلمروی است که در بردارنده «الف» است. بنابراین، تمام جهانهای ممکن برای موجودات درون خودشان، جهان واقعی هستند، هر چند برای موجودات جهان دیگر ممکن باشند. عبارت دیگر، بنا به نظر دیوید لوئیس، هر دو موجود مثال ما، یعنی سز و سز*، اشیائی واقعی هستند، منتها هر کدام نسبت به جهانی که در آن قرار دارند. بنابراین این دو سزار از هیچ جهت تفاوتی با هم ندارند. اما مثالهای کانت و آدامز، بوضوح نشان میدهد که از یک دیدگاه واحد، یعنی دیدگاه خداوند، سزار واقعی و سزار ممکن از حیث امکان و واقعیت یکسان نیستند.

یک پاسخ به پرسش آدامز میتواند این باشد که «واقعی بودن» ویژگی تجزیه ناپذیر اولیه^{۳۷} موجودات واقعی است، و با این ویژگی چنین موجوداتی از سایر موجودات ممکن متمایز میشوند. اما این پاسخ، به جای حل مسئله آنرا حل نشده و پاسخ ناپذیر رها میکند. پاسخ دیگر، پیشنهاد سمون^{۳۸} است: «اگر من در این نکته برحق باشم که بودن یعنی با چیزی این همان بودن، در اینصورت واقعی بودن یعنی واقعاً با چیزی این همان بودن». اگر مقصود سمون از «با چیزی این همان بودن»، «چیزی واقعی» باشد، در اینصورت، معیار او دوری است، و اگر مقصود وی «چیزی غیر واقعی» باشد، معیار او نادرست است. کلید پاسخ پرسش آدامز در واقع در ادامه همان مطلبی آمده است که پیش از این از کانت نقل شد. کانت^{۳۹} (تأکیدها توسط نگارنده اضافه شده‌اند) در ادامه مطلب خود میگوید:

چه کسی میتواند انکار کند که میلیونها شیئی که واقعاً وجود ندارند، با تمام محمولاتی [یعنی

ویژگیهایی] که در صورت وجود، آنها میداشتند، صرفاً بصورت ممکن هستند... [بطوری که] وجود واقعی در بین آنها [یعنی، خواص ماهوی] نیست. چرا که خداوند آنها را صرفاً بعنوان اشیائی ممکن در نظر گرفته است... .

در واقع، کانت بیان میکند که خلق سزار، تغییر ماهیت آن با افزودن چیز دیگری به ماهیت وی نیست، چرا که از قبل، تمام خواص ماهوی را خداوند برای سزار در نظر گرفته است. لذا چنین موجودی نمیتواند تعیین ماهوی بیشتری پیدا کند، بلکه خلق سزار به این معنی است که خداوند، وجود و تحقق واقعی چنین ماهیت از پیش تعیین شده‌یی را اراده کند. بنابراین تفاوت بین سزار و سزار*، بین «واقعی» و «ممکن»، بنا به نظر کانت، در اینست که امر واقعی واجد «وجود» است در حالی که امر «ممکن» فاقد چنین چیزی است.^{۴۰}

36. The Indexical Theory of Actuality

37. A Simple, Unanalysable Property

38. Salmon, "Existence", p. 75.

39. Kant, *Der einzig mögliche Beweisgrund zu einer Demonstration des Daseins Gottes [Beweisgrund]*, p. 76.

۴۰. بنا به تعبیر صدرایی، شاید بهتر است گفته شود سزار واقعی و سزار ممکن با یکدیگر متفاوتند، چرا که یک ماهیت یکسان دو مرتبه از وجود را پذیرفته است: «وجود واقعی» و «وجود ممکن». عبارت دیگر، واقعیت چیزی نیست مگر وجود واقعی، و امکان چیزی نیست مگر وجود ممکن. عدم تشخیص این امر، برخی از فلاسفه را در فهم مقصود کانت دچار مشکل کرده است. بعنوان مثال، سمون (pp. 66-7 "Existence") میگوید: «من توافق با وی [یعنی، کانت] را محال یافتم؛ اینکه یکصد دلار واقعی حتی یک پنی نیز بیش از یکصد دلار صرفاً ممکن ارزش ندارد. اگر تمام اسکناسهای دلار من صرفاً ممکن بودند، خوشحال میشدم که آنرا فقط با یک اسکناس دلار واقعی عوض کنم.» در اینجا، سمون یکسانی ماهیت دو امر واقعی و ممکن را با یکسانی وجود آنها خلط کرده است.

■ آنچه موجودی را

واقعی و موجودی دیگر را
ممکن میسازد، نمیتواند ماهیت آنها
باشد بلکه وجود است که چنین
اختلافی را ایجاد میکند.
یعنی، واقعیت و آنچه واقعی است،
مصدق وجود است نه ماهیت.

این نکته با گفته دیگری از کانت^{۴۱}، (تاکیدها در متن اصلی) تایید میشود:

یقیناً در واقعیت یک شیء، من چیزی را بیش از امکان آن فرض میکنم، اما نه در آن شیء [یعنی، نه در ماهیت آن شیء]. چرا که [ماهیت] آن شیء در صورت واقعیت یافتن شیء هیچ چیز [ماهوی] بیشتری را از حالت امکان آن شیء در بر ندارد.

بنابراین آنچه سزار واقعی را از سزار ممکن متمایز میسازد، «ماهیت» آنها نیست، بلکه «وجود» است. بنابراین برهان مورد نظر ما، بشکل زیر صورتبندی میشود:

۱. سز و سز* یکی نیستند (سز \neq سز*) چراکه اولی موجودی واقعی، و دومی موجودی ممکن است.

۲. وی - سز با وی - سز* یکی است (وی - سز = وی - سز*) چرا که هر دو، نشانگر ماهیت دقیقاً یکسانی هستند.

۳. بنابراین آنچه موجودی را واقعی و موجودی دیگر را ممکن میسازد، نمیتواند ماهیت آنها باشد بلکه وجود است که چنین اختلافی را ایجاد میکند. یعنی، واقعیت و آنچه واقعی است، مصداق وجود است نه ماهیت.

روشن است که این نتیجه با اصالت ماهیت سازگار نیست. نتیجه برهان فوق در واقع بازگو کننده ایده اساسی اصالت وجود است، چرا که اگر وجود، خاصیتی بود که از ماهیت اشیاء استنتاج میشد، نمیتوانست چنان تفاوتی را بین دو موجود که ماهیتی یکسان دارند، ایجاد نماید. چنان خاصیت اعتباری هرگز نمیتوانست واقعی را از ممکن متمایز سازد. بنابراین با استناد به مثال کانت، خواص واقعی یکصد دلار نمیتواند ناشی از ماهیت آن باشد، چرا که ماهیت یکصد دلار ممکن با ماهیت یکصد دلار واقعی یکی است، بلکه این خواص ناشی از «وجود» دلار واقعی است. چنان تفاوتی، همانگونه که کایتلی^{۴۲} اشاره کرده است، ناشی از تفاوت «وجود» و «عدم» است. این نتیجه در واقع نشان میدهد که «وجود» بنیادیتزین و اصلیتزین وجه و جلوه واقعیت هر چیزی است که بنحوی واقعیت یافته است. بعبارت دیگر، واقعیت اشیاء چیزی نیست جز وجود آنها. چنین نتیجه‌یی را با استفاده از برهان خلف نیز میتوان بصورت زیر بدست آورد:

۱) اگر ماهیت اصیل میبود، یعنی اگر واقعیت از آن ماهیت، و وجود، امری اعتباری میبود، در اینصورت، سزار با ماهیت سزار یکی میبودند، یعنی، سز = وی - سز، و سز* = وی - سز*
۲) در این صورت، سز و سز* نمیتوانستند حکایتگر دو موجود متمایز باشند، یعنی امکان نداشت که سز \neq سز*، مگر اینکه وی - سز \neq وی - سز*
سز*

41. Kant, *Critique of Pure Reason*, p. 252.

42. Kiteley, Murray, "Is Existence a Predicate?", *Mind*, New Series 291:73, 1964, p. 365.

۳) اما، بناپیش فرض، وی-سز=وی-سز*، و با این حال، سز چ سز*
۴) بنابراین، اصالت ماهیت نادرست است. نتیجه اینکه اصالت از آن وجود است و ماهیت امری اعتباری است.

مکس بلک و دو جهان کرویش: وجود بمثابه معیاری برای تشخیص

یکی از بحث‌های مطرح در فلسفه اسلامی یافتن معیاری برای تشخیص موجودات بوده است. عبارت دیگر، پرسش فلسفی این بوده است: آن چیست که به یک موجود تشخیص می‌دهد و او را متمایز می‌سازد؟ ظاهراً اولین بار فارابی «وجود» را معیار تشخیص دانسته است.^{۴۳} در فلسفه ملاصدرا نیز، با توجه جایگاه رفیع وجود در مباحث هستی‌شناختی وی، این معیار بیش از پیش ضرورت و اهمیت خود را نشان می‌دهد. بنابراین دیدگاه، اگر بتعداد نامتناهی، خواص ماهوی بیکدیگر اضافه شوند، تا زمانی که هویت موصوف، وجود واقعی نیافته است از دیگر اقران خود متمایز نخواهد بود، چراکه میتوان همزمان، نامتناهی هویت تصور نمود که دقیقاً همان ماهیات را بعینه واجدند. بعنوان مثال، تا زمانی که افلاطون در خارج موجود نشده است اوصاف ماهوی از قبیل «شاگرد سقراط و استاد ارسطو که تیمائوس را نوشت و ...» وی را از بینهایت مصداق فرضی دیگر که همین اوصاف را واجدند، متمایز نخواهد کرد. این ویژگی وجود در فلسفه صدرایی در واقع مبنای یکی از براهینی شده است که له نظریه اصالت وجود اقامه میشود.

در غرب، برخی فلاسفه تلاش کرده‌اند معیارهای دیگری برای تمایز و تشخیص بین موجودات معرفی

■ اولین بار فارابی «وجود» را

معیار تشخیص دانسته است. در فلسفه ملاصدرا نیز، با توجه به جایگاه رفیع وجود در مباحث هستی‌شناختی وی، این معیار بیش از پیش ضرورت و اهمیت خود را نشان می‌دهد.

کنند. بعنوان مثال، ارسطو^{۴۴} «ماده» را بعنوان چنین معیاری معرفی نمود. یعنی از دیدگاه وی، زمانی که هویتی واجد ماده شد از اقران فرضی خود متمایز میشود. همچنین، بنا به نظر توماس آکویناس^{۴۵} آنچه اشیاء و موجودات را از هم متمایز و متشخص می‌سازد، داشتن ذاتی (مركب از ماده و صورت) است که در زمان و مکان معینی واقع شده است. اما، آشکار است که نه معیار ارسطو و نه معیار آکویناس چاره ساز مشکل معیار تشخیص نیست، چرا که در تمام این موارد، سؤال را میتوان یک گام به عقب برد و پرسید: معیار تشخیص ماده، زمان و مکان چیست؟ چه چیزی است که یک زمان موهوم را از یک زمان واقعی متمایز می‌سازد؟ همانگونه که ون فراسن^{۴۶} گفته است،

۴۳. نک: مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، تهران: انتشارات حکمت، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۶۱.

44. Aristotle, *Metaphysics, Books Z and H*, translation and commentary: D. Bostock. Oxford: Clarendon Press, 1994.

45. Aquinas, St. Thomas, *On Being and Essence*, Translated by Armand Maurer, Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies, 1968, pp. 44-55.

46. Van Fraassen, B., "Essence and Existence", *Studies in Ontology, American Philosophical Quarterly*, Monograph Series, Ed. by: Nicholas Rescher, No. 12. Oxford: Basil Blackwell, 1978, p. 4.

■ در غرب،

برخی فلاسفه تلاش کرده‌اند
معیارهای دیگری برای تمایز و تشخیص
بین موجودات معرفی کنند. بعنوان مثال،
ارسطو «ماده» را بعنوان چنین معیاری
معرفی کرد. یعنی از دیدگاه وی،
زمانی که هویتی واجد ماده
شد از اقران فرضی خود متمایز میشود.

کنیم که هر کدام [از این دو گره] از نظر شیمیایی
از آهن خالص تشکیل شده بودند، قطری برابر
یک مایل داشتند، اینکه همان دما، همان رنگ
و... را داشتند، و اینکه هیچ چیز دیگری [در
عالم] وجود نداشت. در اینصورت، تمام
کیفیتها و ویژگیهای نسبی یکی [از آن دو گره]
ویژگی دیگری نیز میبود. اینک، اگر آنچه
توصیف میکنم منطقاً ممکن باشد، غیر
ممکن نخواهد بود که دو چیز [در عین حال
که دو چیزند] در تمام ویژگیها و
خصوصیاتشان یکسان باشند.

مکس بلک حتی خصوصیاتِ چون «اینهمان
بودن با خود»، «متفاوت بودن از دیگری» و «فاصله
معینی از خود و نه از دیگری داشتن» را بررسی

47. Black, Max, "The Identity of Indiscernibles",
Mind, 61, 1952, 153-164.

48. برای بحث پیرامون این اصل نک:

Forrest, Peter, "The Identity of Indiscernibles",
Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2010,
available at: [http://plato.stanford.edu/entries/
identity-indiscernible/](http://plato.stanford.edu/entries/identity-indiscernible/).

49. Black, "The Identity of Indiscernibles",
p. 156.

«تشخص یک جوهر توسط یکی از اجزایش (مثلاً،
جزء مادیش) بنظر میرسد معضلی اضافه و در عین
حال مشابهی را درباره معیار تشخیص خود آن جزء
پیش مینهد.»

آنچه در بخش اول مقاله آمد، در واقع بیان دیگری
از برهان بر اثبات اصالت نظریه وجود است که قبلاً
توسط فلاسفه مسلمان و برمبنای ارائه معیار تشخیص
و تمایز بین «موجود ممکن» و «موجود واقعی»
صورتبندی شده است. در این بخش از مقاله، قصد
ما طرح این معضل به شیوه‌ی که فلاسفه اسلامی
بحث کرده‌اند، نیست. یعنی مسئله از این زاویه مطرح
نمیشود که معیار تشخیص یک موجود واقعی از
موجودی خیالی، در حالی که هر دو ماهیاتی یکسان
دارند، چیست. بلکه با استناد به آزمایش فکری
مکس بلک^{۴۷}، به دنبال آنیم که بدانیم معیار تمایز و
تشخص دو موجود واقعی، و در عین حال کاملاً
یکسان، از یکدیگر چیست؟

مکس بلک، در پی طرح و حل مسئله موسوم به
«اینهمانی تمایز ناپذیرها»^{۴۸} است که از زمان لایبنیتس
به اینسو در فلسفه غرب مشهور شده است. بر مبنای
این اصل، که به «قانون لایبنیتس» نیز مشهور است،
اگر به ازاء هر ویژگی که شیء الف دارد، شیء ب نیز
همان ویژگی را داشته باشد، در اینصورت الف و ب
در واقع یک شیء هستند. صحت این اصل بنظر
بدیهی میرسد. بعبارت دیگر، بنظر میرسد امکان
ندارد دو شیء در عین حال که متمایز هستند ویژگیهای
کاملاً یکسان داشته باشند. اما جهت نشان دادن
نادرستی این اصل، مکس بلک آزمایش فکری زیر را
پیش مینهد:^{۴۹}

آیا منطقاً امکان نداشت که در عالم هیچ چیز
نبود مگر دو گره دقیقاً مشابه؟ میتوانیم فرض

■ نمیگوییم که وجود،
 «در یک شیء وجود دارد»،
 به همان طریقی که سایر کمالات
 هستند؛ و اگر شیء فاقد وجود بود،
 نمیگوییم که آن شیء ناقص است،
 یا از کمال تهی است، بلکه
 بجای آن میگوییم
 که اصولاً هیچ چیزی نیست.

طرفدار نظریه اصالت وجود میتواند نشان دهد که چنین چیزی بر مبنای نظریه اصالت ماهیت، غیر ممکن، اما بر مبنای نظریه اصالت وجود، نه تنها ممکن بلکه ضروری است. در واقع، طرفدار نظریه اصالت وجود میتواند بر مبنای آزمایش فکری مکس بلک برهانی را له نظریه اصالت وجود بشکل زیر صورتبندی کند:

۵۰. بعنوان مثال، نک:

French, S. and Redhead, M., "Quantum Physics and the Identity of Indiscernibles", *British Journal for the Philosophy of Science* 39, 1988, 233-246.

۵۱. خواص درونی (Intrinsic Properties) خواصی هستند که یک شیء، مستقل از سایر اشیاء و بماهو خودش واجد آنهاست (مثل جرم شیء). خواص بیرونی (Extrinsic Properties) خواصی هستند که یک شیء، در ارتباط یا در عدم ارتباط با دیگر اشیاء واجد آنهاست (مثل وزن شیء).

۵۲. بوزونها ذراتی هستند که از تابع توزیع بوز-اینشتین پیروی میکنند (مثل فوتونها). فرمیونها ذراتی هستند که از تابع توزیع فرمی-دیراک پیروی میکنند (مثل الکترونها).

۵۳. بعنوان مثال، نک:

French, S., "Identity and Individuality in Quantum Theory", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), 2006, Available at: <http://plato.stanford.edu/archives/spr2006/entries/qt-idind/>.

میکند، و در نهایت نتیجه میگیرد که دو کره از هیچ لحاظ تفاوتی با یکدیگر ندارند. ممکن است ادعا شود که فرض تمایز دو کره کاملاً یکسان در جهانی که فقط حاوی این دو کره است، بدلیل «تجربه ناپذیری» فرضی نامعقول است، اما بلک مدعی است مثال دو کره مثالی کاملاً معقول و امکانپذیر است. بعبارت دیگر، وی بدرستی اصرار میورزد که فقدان امکان تجربه در چنین جهانی جهت تعیین خصوصیات دو کره و مقایسه آنها با یکدیگر دلیلی بر نامعقول بودن یا نا ممکن بودن چنین جهانی نیست، چرا که «نتوانستن معرفت شناسانه» دلیل «امتناع هستی شناسانه» نیست.

بعلاوه برخی از فیزیکدانان و فیلسوفان^{۵۰} بر این باورند که جهان فرضی مکس بلک، در واقع، در دنیای ذرات کوانتومی محقق شده است. در این جهان زیر اتمی، ذرات کوانتومی بهیچ وجه از یکدیگر قابل تمییز نیستند. بعنوان مثال، ذرات الکترون نه تنها خواص درونی یکسانی دارند، بلکه هیچ گونه اندازه گیری، بر مبنای خواص بیرونی این ذرات، نمیتواند تمایز آنها را از یکدیگر نشان دهد، و این در حالی است که این ذرات بدون شک از نظر عددی متکثرند.^{۵۱} بعبارت دیگر، میتوان نشان داد که دو یا چند بوزون (یا دو یا چند فرمیون)،^{۵۲} در عین اینکه متعددند، خواص درونی و بیرونی کاملاً یکسانی دارند. بر همین اساس، برخی نتیجه گرفته اند که قانون لاینیتس در حیطه دنیای ذرات کوانتومی نقض میشود و معتبر نیست.^{۵۳}

اما بنظر میرسد قانون لاینیتس قانونی بدهاتماً صادق، و نقض آن امری خلاف شهود است. پس چگونه میتوان این قانون را حفظ کرد، و در عین حال تمایز دو الکترون یا دو کره کاملاً یکسان را پذیرفت؟

■ در فلسفه ملاصدرا

ماهیت بمشابه امری مستقل از وجود، حدّ وجود را تعیین نمیکند، بلکه هر جا که وجود موجود ممکن متوقف میشود، توقف وجود، بعنوان ماهیت آن شیء برای ما جلوه‌گر میشود.

۱) بنا بر فرض، تمام خواص و ویژگیهای (ماهوی) دو کره دقیقاً یکسان است.

۲) اگر اصالت ماهیت نظریه‌ی درست میبود، در آن صورت، هیچگونه تمایز و دوگانگی بین کره‌ها وجود نمیداشت، و آنها باید یکی میبودند.

۳) اما، بنا بر فرض دو کره یکی نیستند، و از هم متمایزند.

۴) بنابراین، نظریه اصالت ماهیت نادرست است. برای نشان دادن صحت برهان، لازم است فقط مقدمه دوم اثبات شود. بنا بر اصالت ماهیت، آنچه واقعیت دو کره را میسازد چیزی جز مصداق خارجی ماهیت آندو نیست. بنا بر فرض، دو کره موصوف در تمام ویژگیها و خواص ماهوی دقیقاً یکسان هستند. بنابراین، اگر واقعیت خارجی دو کره چیزی جز مصداق ماهیت آن دو نمیبود، کره‌ها نمیتوانستند در واقع دو کره باشند، و لازم میشد از نظر عددی، در عالم مورد نظر مکس بلک، صرفاً یک کره وجود میداشت. اما دو بودن کره‌ها نشان میدهد که عامل دیگری غیر از ماهیت بایستی تمایز دهنده آن دو باشد.

نظریه اصالت وجود پاسخی صحیح به مشکل فوق میدهد: دو کره در واقع از هم متمایزند، چراکه دو شیء

بدلیل داشتن دو «وجود»، اصولاً نمیتوانند یکی باشند، هر چند ماهیت دقیقاً یکسانی داشته باشند. تنها معیاری که میتواند کره‌ها را بدو موجود متمایز تبدیل کند، داشتن یک وجود برای یک کره، و وجود دیگر برای کره دیگر است. بدیهی است اگر وجود، امری اعتباری و مشتق از ماهیت میبود، قادر به ایجاد چنان تمایز واقعی نبود. نتیجه اینکه وجود، امری اعتباری نیست. بعبارت دیگر، «واقعیت» متمایز یک کره از کره دیگر تنها و تنها مدیون «وجود» آنهاست. یعنی اینکه، آنچه حاق واقعیت اشیاء را تشکیل میدهد، وجود آنها است، و ماهیت در این میان نقشی ندارد.

برهان مستند به آزمایش فکری مکس بلک همچنین نشان میدهد که اعتراض احتمالی طرفدار اصالت ماهیت وجهی ندارد. طرفدار اصالت ماهوی ممکن است اعتراض کند که درست است که ماهیت بما هو ماهیت فاقد وجود (و عدم) است و مستلزم هیچ کدام از آن دو نیست، و لذا میتواند امری اعتباری محسوب شود؛ اما آنچه مورد ادعاست اینستکه ماهیت اشیاء واقعی و عینی، اصیل است، نه مفاهیم ماهوی بمشابه موجودات مفهومی. واقعیت عینی، مصداق ماهیت عینیت یافته و تحقق یافته است، نه ماهیت بما هو ماهیت. بنابراین، با عنایت به موجودات واقعی است که گفته میشود ماهیت، اصیل و وجود، اعتباری است.

معارض در این اعتراض، نکته اصلی را فراموش میکند. پرسش اینستکه: آن چیست که به یک ماهیت عینیت میبخشد و آنرا، و همچنین هویات را، واقعی و عینی میسازد؟ همانگونه که خود اعتراض نشان میدهد، چنین عنصر واقعیت بخشی نمیتواند ماهیت باشد، و تحقق ماهیت در خارج منوط به

■ هر چند

ماهیت، حد وجود است،

اما این بمعنای آن نیست که ماهیت،

واقعیتی مستقل از وجود دارد، بطوریکه

میتواند با آن متحد شود یا از آن جدا باشد.

بلکه، اصولاً نظریه اصالت وجود

شأنی برای ماهیت مستقل

از وجود قائل نیست.

.....
میکنند که با اصالت وجود سازگار باشد. اگر ماهیت امری اعتباری است و واقعیت صرفاً برای وجود است، بدیهی است که ماهیت نمیتواند بعنوان موجودی مستقل از وجود با وجود ارتباط برقرار کند. بنابراین، ملاصدرا ماهیت را صرفاً حد وجود میداند،^{۵۴} و حد هر چیزی زمانی آغاز میشود که واقعیت شیء بمرز عدم برسد. عبارت دیگر، ماهیت بمثابة امری مستقل از وجود، حد وجود را تعیین نمیکند، بلکه هر جا که وجود موجود ممکن متوقف میشود، توقف وجود، بعنوان ماهیت آن شیء برای ما جلوهگر میشود. کارلو^{۵۵} این رابطه را بنحوی زیبا بشرح زیر به تصویر کشیده است:

اجازه دهید وجود را همچون مایعی در نظر

54. Descartes, Rene, *The Philosophical Writings of Descartes*, 1984/1991, vols. 1-3, ed. and trans. by: Cottingham, John, Robert Stoothoff, Dugald Murdoch, and (for vol. 3) Anthony Kenny, Cambridge: Cambridge University Press (CSM 1-3 in the text), pp. 224-5.

۵۵. ملاصدرا الاسفار الاربعة، ج ۱، ص ۱۱۹ و ۲۳۲.

56. Carlo, *The Ultimate Reducibility of Essence to Existence in Existential Metaphysics*, p. 103.

عطای وجود به آن است. بنابراین، وجود، مصداق آن چیزی است که در خارج تحقق یافته است. ماهیات، بدون وجود، هیچ بویی از واقعیت نمیبرند، چه رسد به آنکه اصالت داشته باشند. این نکته را گاسندی^{۵۴} در اعتراضات خود به دکارت بخوبی بیان کرده است: وجود... آن چیزی است که بدون آن هیچ کمالی تحقق نمی یابد. چرا که مطمئناً، آنچه پا به عرصه وجود نگذاشته است هیچ نقص یا کمالی ندارد، و آنچه وجود دارد و واجد چندین کمالات است، وجود را بعنوان یکی از کمالات [همعرض با سایر کمالات] ندارد؛ بلکه آن وجود است که از طفیلی آن، هم شیء و هم کمالاتش موجود میشوند، و اینکه بدون وجود نمیتوانیم بگوییم که شیء، واجد و مالک کمالات است، یا اینکه کمالات، متعلق به آن هستند. از اینرو، نمیگوییم که وجود، «در یک شیء وجود دارد»، به همان طریقی که سایر کمالات هستند؛ و اگر شیء فاقد وجود بود، نمیگوییم که آن شیء ناقص است، یا از کمال تهی است، بلکه بجای آن میگوییم که اصولاً هیچ چیزی نیست.

بنابراین، وجود، بنیادیتترین و اصلترین واقعیتی است که باید تحقق یابد تا در پرتو آن، سایر کمالات به منصفه ظهور برسند. ماهیت نیز چیزی جز امری اعتباری نیست که از حد وجود و واقعیت آن استنتاج میشود. بنابراین، منصفانه خواهد بود اگر گفته شود تمام کمالات در تحلیل نهایی هستی شناسانه به وجود تقلیل می یابند.

رابطه بین وجود و ماهیت

ملاصدرا رابطه بین وجود و ماهیت را بگونه بی تصویر

الوجود شوند، که نتیجه‌ی نامعقول و نادرست است. بنابراین، «در موجودات ممکن تمایزی واقعی (فرازبانی، فراذهنی) بین ذات (ماهیت) و وجود آنها برقرار است.»^{۵۸}

روشن است که اعتراض فوق علیه اصالت وجود، مصادره بمطلوب است. پیش فرض اعتراض اینستکه هر موجود ممکن ماهیتی دارد و وجودی؛ و سپس استدلال میشود که اگر ماهیت و وجود در واقع

بگیریم که از کوزه‌ی در حال ریزش است، بطوری که با آفت ناگهانی دما و رسیدن به شرایط زیرانجماد، مایع قبل از رسیدن به زمین منجمد میشود. [در اینصورت، مرز منجمد شده مایع حدی را نشان میدهد که امری مستقل از مایع نیست.] مایع وجود، مالک حدودش است، حدود خودش. شکلی که بخود میگیرد تعیین شده توسط ذات خودش

■ رابطه بین وجود و ماهیت

در نظریه اصالت وجود، هیچگاه مستلزم ضروری الوجود شدن موجودات ممکن نمیشود، چه تفسیری طبیعتگرایانه از خلق عالم در نظر گرفته شود و چه تعبیری خداپاوارانه. فرض اینکه واقعیت موجودات ممکن چیزی جز وجود آنها نیست، نه لازم میسازد که آنها بالضروره موجود شوند، و نه مستلزم اینستکه صدور آنها از جانب خداوند حتمی و ضروری است.

یکی میبوند آنگاه ماهیت، بالذات مستلزم وجود خودش میشد، و لذا تمام موجودات، ضروری الوجود میشدند. طرفدار نظریه اصالت وجود از همان ابتدا فرض وجود هرگونه ماهیتی مستقل از وجود را رد میکند، چه رسد به تمایز یا اتحاد آن با وجود. بعبارت دیگر، هر چند ماهیت حد وجود است، اما این بمعنای آن نیستکه ماهیت، واقعیتهای مستقل از وجود دارد، بطوریکه میتواند با آن متحد شود یا از آن جدا باشد. بلکه، اصولاً نظریه اصالت وجود شأنی برای ماهیت مستقل از وجود قائل نیست، تا اصولاً در

است. ماهیت، چیزی بیرون از وجود نیست که آنرا معین و محدود سازد، آنگونه که (مثلاً) کوزه شکل دهنده به مایع درونش است، بلکه ماهیت جایی است که وجود متوقف میشود. در آب، چیزی نیست که آب نباشد. در یک موجود چیزی نیست که وجود نباشد.

ترسیم چنین رابطه‌ی بین وجود و ماهیت، دافع اشکالی است که بر مبنای فرض عدم تمایز واقعی بین وجود و ماهیت ایراد شده است. اشکال به این صورت بیان شده است که اگر، بگفته گراسمن^{۵۷}، موجود الف از وجود خودش جدا نباشد، و موجود و وجودش یکی باشند، در اینصورت، ماهیت موجود الف مستلزم وجود الف خواهد بود. اما با توجه به اینکه الف وجود دارد، چنین لازمی بمعنای آن خواهد بود که، علاوه بر خداوند، شیء الف و در واقع تمام موجودات ممکن، تبدیل بموجوداتی ضروری

57. Grossmann, Reinhardt, *The Categorical Structure of the World*, Bloomington: Indiana University Press, 1983, p. 403.

58. Vallicella, William F., *A Paradigm Theory of Existence: Onto-Theology Vindicated*, London: Kluwer Academic Publishers, 2002, p. 71-2.

مرحله بعد، اتحاد آن با وجود یا تمایزش از وجود مطرح و مسئله ساز شود.

چنان تصویری از رابطه بین وجود و ماهیت در نظریه اصالت وجود، هیچگاه مستلزم ضروری وجود شدن موجودات ممکن نمیشود، چه تفسیری طبیعتگرایانه از خلق عالم در نظر گرفته شود و چه تعبیری خداپاورانه. در تعبیر طبیعتگرایانه از نظریه مهبانگ، عالم در حدود ۸ تا ۱۲ میلیارد سال قبل، از عدم و بدون نیاز به علتی ماوراءالطبیعه بوجود آمد. تعبیر طبیعتگرایانه از نظریه اصالت وجود مستلزم این نیست که عالم بایستی بالضروره از عدم بوجود می‌آمد، مگر اینکه فرض شود که وجود بما هو وجود ضرورت ذاتی دارد. واضح است چنین فرضی علاوه بر آن چیزی است که از نظریه اصالت وجود استنتاج میشود. در تعبیر خداپاورانه نیز، تنها وجود خداوند ضروری بالذات است، و سایر موجودات پا به عرصه وجود نمیگذارند مگر اینکه وجود از ناحیه خداوند به آنها عطا شود. بنابراین فرض اینکه واقعیت موجودات ممکن چیزی جز وجود آنها نیست، نه لازم میسازد که آنها بالضروره موجود شوند، و نه مستلزم اینستکه صدور آنها از جانب خداوند حتمی و ضروری است. بطور خلاصه، ادعای نظریه اصالت وجود این نیستکه «موجوداتی وجود دارند که واقعیت آنها صرفاً وجودشان است؛» بلکه اینستکه «اگر چیزی در عالم موجود شود، واقعیت آن، چیزی جز وجودش نخواهد بود.»

ممکن است چنین اعتراض شود که هر چند اصالت وجود، بوجود آمدن موجودات ممکن را ضروری نمیسازد، اما مستلزم اینستکه هر موجود ممکن، که واقعیتی جز وجود ندارد، پس از موجود شدن، تبدیل به موجودی ضروری وجود شود. این

■ هر موجود ممکن از طریق فاعل خودش ضروری الوجود میشود، هر چند ذاتاً ممکن الوجود است. بنابراین به استثناء خداوند که بالذات ضروری الوجود است، تمام موجودات دیگر، که ممکن الوجود بالذات هستند، میتوانند ضروری الوجود بالغير باشند.

ادعا در واقع معادل با اینستکه گفته است «هر موجودی که هست بالضروره وجود دارد.» یعنی آنچه وجود دارد، ضرورتاً موجود است و نمیتوانست نباشد. این اعتراض، حتی اگر لازمه نظریه اصالت وجود باشد، مشکلی ایجاد نمیکند، چرا که با امکان ذاتی موجودات تعارضی ندارد. میتوان اینگونه فرض کرد که هر موجود ممکن از طریق فاعل خودش ضروری الوجود میشود، هر چند ذاتاً ممکن الوجود است. بنابراین به استثناء خداوند که بالذات ضروری الوجود است، تمام موجودات دیگر، که ممکن الوجود بالذات هستند، میتوانند ضروری الوجود بالغير باشند.

خاتمه

در این مقاله نشان دادیم که نقش اساسی و بلا منازع «وجود» را میتوان در آراء فلاسفه‌یی چون کانت و مکز بلک جست که بنظر میرسد اندیشه آنها در ظاهر هیچ قرابتی با نظریه اصالت وجود ندارد. همانگونه که اشاره شد، غالب فلاسفه، دیدگاه کانت درباره وجود را اینگونه تعبیر کرده‌اند که «وجود» محمول واقعی نیست. مکز بلک نیز از همچون

■ تعبیر دیدگاه کانت درباره مسئله وجود در چارچوب دیدگاه فرگه‌یی به مشکلاتی منجر می‌شود که در چنان چارچوبی راه حل رضایتبخشی ندارد. میتوان نشان داد چنان مشکلاتی در صورتی میتوانند راه حل رضایتبخشی بیابند که دیدگاه کانت درباره وجود، نه بر مبنای رویکرد منطقی مابعد فرگه‌یی، بلکه بر مبنای آراء فلاسفه مقدم بر کانت، یعنی، دکارت، گاسندی، توماس آکویناس، و مقدم بر همه آنها، ابن سینا، درباره وجود، ماهیت، و نوع رابطه بین آن دو تفسیر شود.

درباره وجود نشان میدهد که میتوان نظریه اصالت وجود را با سایر آراء فلاسفه تحلیل آشتی داد. در واقع، تلاش مقاله این بود که نشان دهد نظریه اصالت وجود، هرچند به شکلی خام و ناآگاهانه، مرتکز ذهنی و پیش فرض هستی شناسانه فلاسفه‌یی است که دیدگاههای فلسفی آنها در ظاهر سازگاری چندانی با این نظریه ندارد.

بعلاوه، میتوان نشان داد که پذیرش نظریه اصالت وجود نتایج انکار ناپذیری در بسیاری از زمینه‌هایی پدید می‌آورد که امروزه هم چنان جزء دغدغه‌های فکری و تحقیقاتی فلاسفه تحلیلی است؛ نتایجی چون تقدم یا عدم تقدم وجود بر ماهیت، ویژگی بودن یا نبودن وجود (هم چون سایر ویژگیها) برای اشیاء، محمول واقعی یا غیر واقعی بودن وجود، ترکیبی یا تحلیلی بودن گزاره‌های وجودی، امکان یا عدم امکان فرض رابطه بین علت و معلول بر مبنای نحوه وجود آنها، معضل معیار اینهمانی موجودات در طول زمان، و نظایر آن.

۵۹. نگارنده در مقاله‌یی که در دست انتشار دارد، به این مشکلات و دلایل ناکامی راه‌حلهای مبتنی بر رویکرد فرگه‌یی پرداخته است.

۶۰. برای بحث بیشتر در این مورد نگاه کنید بمقاله در دست انتشار نگارنده تحت عنوان «برون شدن از نتایج مشکل آفرین رویکرد کانت بمسئله وجود در پرتو حکمت سینوی» در نشریه متافیزیک.

سایر فلاسفه تحلیلی وجود را تنها سور قضیه تلقی میکنند، و لذا نقشی بعنوان محمول گزاره‌ها برای آن قائل نیست. بر مبنای چنین دیدگاهی، وجود، قابل حمل به اشیاء و افراد نیست، و اصولاً نمیتواند بعنوان یکی از ویژگیهای اشخاص و اشیاء در نظر گرفته شود. اما مقاله نشان داد که برخی آزمایشهای فکری و براهینی که کانت و مکس بلک درباره وجود و سایر مسائل فلسفی ذکر کرده‌اند، در واقع تقویت کننده و مبتنی بر نظریه اصالت وجود است.

اینکه آیا سایر دیدگاه‌های این فلاسفه با نظریه اصالت وجود سازگار است یا خیر، موضوع مقاله جداگانه‌یی است. در اینجا صرفاً اشاره به این نکته لازم است که اولاً، تعبیر دیدگاه کانت درباره مسئله وجود در چارچوب دیدگاه فرگه‌یی به مشکلاتی منجر می‌شود که در چنان چارچوبی راه حل رضایتبخشی ندارد.^{۵۹} ثانیاً، میتوان نشان داد چنان مشکلاتی در صورتی میتوانند راه حل رضایتبخشی بیابند که دیدگاه کانت درباره وجود، نه بر مبنای رویکرد منطقی مابعد فرگه‌یی، بلکه بر مبنای آراء فلاسفه مقدم بر کانت، یعنی، دکارت، گاسندی، توماس آکویناس، و مقدم بر همه آنها، ابن سینا، درباره وجود، ماهیت، و نوع رابطه بین آن دو تفسیر شود.^{۶۰} نکته سوم اینکه، مخالفت تعداد روزافزونی از فلاسفه تحلیلی با دیدگاه فرگه‌یی